



درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۱/ اردیبهشت/ ۱۳۹۸

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

موضوع جزئی: ادله منکرین استناد نهج البلاغه به علی(ع) - دلیل چهارم و پنجم و ششم و بررسی آنها مصادف با: ۵ رمضان ۱۴۴۰

جلسه: ۷

سال اول

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله مخالفان استناد نهج البلاغه به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) است، تاکنون سه دلیل از ادله این گروه را ذکر و مورد نقد و بررسی قرار دادیم و بطلان آنها را ثابت کردیم.

دلیل چهارم

طولانی بودن خطبه‌ها حاکی از آن است که نهج البلاغه از علی(ع) نیست. چون:

اولاً: برخی از خطبه‌های نهج البلاغه مثل خطبه قاصعه و خطبه اشباح و نیز بعضی از نامه‌های نهج البلاغه مثل نامه‌ای که حضرت به مالک اشتر نوشتند و معروف به عهدنامه مالک اشتر شده، بسیار طولانی است و خود طولانی بودن برخی از خطبه‌ها و نامه‌ها دلیل بر این است که این نامه‌ها و خطبه‌ها از حضرت نیست. زیرا در آن زمان مرسوم نبود که خطبه یا نامه به صورت طولانی نوشته شود و اساساً سخنوران بلیغ و فصیح چنین عمل نمی‌کردند.

ثانیاً: با توجه به برخی گزارشات که حکایت از حفظ خطبه‌های حضرت علی(ع) توسط مردم دارد، بدیهی است که حفظ خطبه‌های طولانی کار بسیار مشکلی است. زیرا در آن زمان مردم چندان اهل کتابت و نوشتن نبودند، توانایی خواندن و نوشتن نداشتند، لذا نوعاً سخنان و مطالب دیگران را حفظ می‌کردند. لذا سخنرانی که به مقتضای بلاغت سخن می‌گفته، باید حال مخاطب را رعایت می‌کرد تا خطبه طولانی نشود یا سخن طولانی نگوید. پس طولانی بودن خطبه‌ها خودش شاهدی است بر اینکه نهج البلاغه از حضرت علی(ع) نیست.

بررسی دلیل چهارم

این دلیل نیز مانند سه دلیل قبل ناتمام است. زیرا در این دلیل دو تالی فاسد برای طولانی بودن برخی خطبه‌ها و نامه ذکر شده است: ۱. طولانی بودن مخالف روش متعارف در آن عصر بوده است. ۲. با توانمندی و ظرفیت مردم در آن دوره سازگاری ندارد. هر دو محور قابل پاسخ است.

بررسی محور اول

در محور اول که در آن زمان این روش مرسوم نبوده است: پاسخ این است که:

اولاً: ابتدائاً باید ببینیم معنای بلاغت و فصاحت چیست؟ به طور مسلم فصاحت و بلاغت در آن عصر مطلبی بوده که مورد توجه سخنوران و مخاطبان آنان بوده است و در آن زمان ادب عربی خالی از این فتنون نبوده است، بلاغت یعنی به مقتضای حال سخن گفتن، یکی از اقتضائاتی که در سخنوری قابل توجه است این است که در جایی که اقتضاء می کند کلام طولانی شود و در جایی که اقتضا می کند کلام کوتاه شود. لذا نفس طولانی سخن گفتن در آن دوره عیب محسوب نمی شد. وقتی بلاغت به عنوان یک عنصر متعارف مورد توجه بوده است، پس چنانچه کسی در جایی که اقتضاء می کرد طولانی سخن بگوید، طولانی سخن گفته، امر غیر متعارفی انجام نداده بلکه عمل او مطابق با بلاغت بوده است.

ثانیاً: نمونه‌هایی از طولانی سخن گفتن در همان عصر وجود دارد که نقض بیان مستدل است. از جمله خود سبحان بن وائل (که در جلسه قبل اشاره ای به سرگذشت او داشتیم) گاهی در مجلس معاویه بعد از پایان نماز ظهر مشغول خطابه می شد و تا هنگام نماز عصر یعنی چند ساعت سخنرانی می کرد و کسی آن را برخلاف بلاغت نمی دانست.

ثالثاً: تنها برخی از خطبه‌های امیرالمومنین (ع) طولانی است نه تمام خطبه‌های ایشان. اگر نهج البلاغه را مورد بررسی قرار دهیم شاید چیزی حدود ده خطبه طولانی در آن وجود داشته باشد و گرنه بسیاری از خطبه‌ها و حکمت‌ها و نامه‌های حضرت کوتاه است. هر جا اقتضا کرده، طولانی سخن می گفتند و هر جا مقتضی کوتاه سخن گفتن بوده است، سخنرانی و خطابه را طولانی نمی کردند.

بنابراین اگر ما به لحاظ مشکل اول بخواهیم نتیجه بگیریم که این سخن و این کلمات از حضرت علی (ع) نیست با این ادله می توانیم بطلان آن را ثابت کنیم.

بررسی محور دوم

محور دوم یعنی این که در آن زمان بین مردم نوشتن مرسوم نبوده است و قهراً حفظ خطبه‌های طولانی کار آسانی نبود، لذا چگونه ممکن است مردم این خطبه‌های طولانی را حفظ کرده باشند و سینه به سینه به دست سید رضی رسیده باشد، پاسخش معلوم است. چون:

اولاً: در گذشته گفتیم بعضی از اصحاب خاص حضرت علی (ع) بخاطر اهمیت سخنان حضرت معمولاً سخنان ایشان را یادداشت می کردند، نام چند نفر را نیز بردیم از جمله زید بن وهب و کمیل بن زیاد؛ مثلاً زید کنابی به عنوان «خطب امیرالمؤمنین» نوشته بودند. شیخ صدوق در توحید و مرحوم کلینی در کافی هم نقل کردند که از حارث اعور پرسیدند «آیا تو فلان خطبه را یادداشت کردی؟ گفت بله، من خطبه‌ای از حضرت در توصیف پروردگار نوشته‌ام و آن را بر دیگران املاء کردم».

پس نوشتن خطبه‌های حضرت توسط برخی از اصحاب خاص آن حضرت طبق برخی نقل‌های تاریخی وجود داشته است و برخی این خطبه‌ها را یادداشت می کردند.

ثانیاً: بعضی از اشخاص از قوت حافظه بالایی برخوردار بودند. مثلاً ابن عباس کسی است که درباره او نوشته‌اند که چنانچه مطلبی را برای اولین بار می شنید آن را حفظ می کرد. حالا هم بعضی هستند که وقتی مطلبی را برای اولین بار می شنوند سریعاً حفظ

^۱ توحید، شیخ صدوق، ص ۳۱؛ کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۴۱.

می‌شوند. در زمان حضرت علی(ع) برخی از افراد از حافظه بالایی برخوردار بودند و همان موقع که این مطالب را می‌شنیدند آن‌ها را حفظ می‌کردند.

لذا اینکه بگوییم چون مردم سواد نوشتن و خواندن نداشته و توانایی حفظ خطبه‌های طولانی را نداشتند پس باقی ماندن خطبه‌ها تا عصر سید رضی قابل توجیه نیست، اشکالش با این دو نکته و دو مطلبی که عرض کردیم کاملاً روشن می‌شود که: اولاً: کسانی بودند که این خطبه‌های طولانی را می‌نوشتند.

ثانیاً: برخی از افراد با قدرت حافظه فوق العاده قوی خودشان این خطبه‌ها را حفظ می‌کردند. نامه‌ها که مکتوب بود و کلمات قصار نیز به خاطر مردم می‌ماند.

به علاوه فقط تعداد خاصی از خطبه‌ها طولانی است و با ملاحظه این نکاتی که بیان شد مشکلی نمی‌تواند ایجاد کند. لذا مجموعاً به نظر می‌رسد که دلیل چهارم نمی‌تواند مدعای مستدل را ثابت کند.

دلیل پنجم

در اینکه نهج البلاغ دارای نثر مسجع است تردیدی نیست. نهج البلاغه مملو از آرایش‌های ادبی و صنایع لفظی و معنوی است. این نثر آمیخته با سجع و آرایش‌های ادبی حاکی از این است که این کلمات از حضرت علی(ع) نیست. زیرا ادب عربی بعد از دوران امام علی(ع) با این فنون آشنا شد، بویژه در دوره عباسیون، لذا این مطلب خود شاهد و دلیل دیگری است که نهج البلاغه از حضرت علی(ع) نیست. سخنی که در دورانی گفته می‌شود که در آن دوران متعارف نیست، خودش بهترین دلیل است بر اینکه استنادش به شخصی در آن عصر ناتمام است.

اگر نهج البلاغه را با کلمات صحابه دیگر مقایسه شود، معلوم می‌شود. هیچ یک از صحابه اینگونه صحبت نکرده‌اند. اگر چنین چیزی رواج داشت باید حداقل دیگران با این سبک و سیاق سخن می‌گفتند ولی در این میان تنها حضرت علی(ع) اینگونه سخن گفته است و لذا به برخی می‌گویند: این کتاب از امیرالمؤمنین نیست.^۱

بررسی دلیل پنجم

این دلیل نیز باطل است زیرا:

اولاً: اندک تأملی در قرآن کریم به ما ثابت می‌کند که نثر مسجع در قرآن به کار رفته است. خود قرآن در بعضی از سوره‌ها با سجع و سخن آهنگین و موزون با مردم سخن گفته است، مثل سوره شمس، طور و نجم که به طور واضح مسجعند.

ثانیاً: در احادیث نبوی بعضاً سخن گفتن مسجع مشاهده می‌شود. بعضی از این احادیث را ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه بیان کرده است.^۲ دو نمونه را بیان می‌کنم.

نمونه اول: وقتی پیامبر وارد مدینه شد این جمله را فرمود: «أبها الناس أفشوا السلام وأطعموا الطعام وصلوا بالليل والناس نيام تدخلوا الجنة بسلام» این یک نثر مسجع است، سجع آهنگی است که در نثر به کار می‌رود. این کلام تمامش آهنگین است، سلام طعام، ارحام، نيام است، این کلام از رسول گرامی اسلام است.

^۱ اثر التشیع فی الادب العربی، ص ۵۶.

^۲ شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۲۸ الی ۱۳۰.

نمونه دوم: در روایت دیگری از رسول خدا(ص) وقتی از او درباره حیا از خداوند سؤال می‌شود، می‌فرماید: «إنما الاستحياء من الله أن تحفظ الرأس وما وعى والبطن وما حوى و تذكر الموت و البلى و من أراد الآخرة ترك زينة الحياة الدنيا.»^۱

پس اگر اقتضاء می‌کرد، رسول خدا نیز مسجع صحبت می‌کرد. لذا اینکه ادعا می‌شود در دوران حضرت علی(ع) نثر مسجع رواج نداشت، نقض روشن و آشکار از خود قرآن و احادیث پیامبر(ص) دارد.

ثالثاً: به غیر از متون دینی در اشعار و سخنوران عرب موارد زیادی است که به صورت مسجع سخن گفتند. از جمله خود سبحان بن وائل، که شعراء بزرگ فارسی زبان او را به فصاحت و بلاغت ممتاز دانسته‌اند. مثل سعدی، ناصر خسرو و خاقانی. سبحان (م ۵۴ و ۵۶ ه ق) هم قبل از اسلام را درک کرده است و هم بعد از اسلام را. اگر مسجع صحبت کردن در آن دوران متعارف نبود چطور در کلمات چنین ادیبانی مشاهده می‌شود.

رابعاً: امیرالمؤمنین همیشه مسجع سخن نگفته است. بلکه گاهی از اوقات به اقتضاء مخاطبین و مجلس به این نحو سخن گفته است او یک سخنران بلیغ بود، یعنی اقتضاء حال را در نظر می‌گرفت، گاهی کلام او بلیغ است ولی سجع در آن به کار نرفته است. سید رضی خود ادیب بود و اشتیاق به این سنخ از سخنان حضرت داشت و بنای او بر این بود که سخنان مسجع و آهنگین حضرت را گردآوری کند، لذا بیشتر به این سنخ از سخنان حضرت توجه کرده است. همان‌طور که قبلاً گفتیم، نهج البلاغه تمام سخنان حضرت علی(ع) را در بر ندارد و بسیاری از سخنان حضرت در نهج البلاغه نیامده است.

خامساً: در خود نهج البلاغه کلام غیر مسجع کم نیست، این‌طور نیست که همه خطبه‌ها و نامه‌های حضرت مسجع و آهنگین و موزون باشد.

بنابراین با توجه به مطالبی که گفتیم این دلیل نیز تمام نیست.

دلیل ششم

در نهج البلاغه گاهی توصیف‌های دقیقی از برخی حیوانات شده است که یا اساساً در آن زمان در حجاز این حیوانات موجود نبودند و کسی اینها را نمی‌شناخته و یا رسم نبوده که یک سخنور بلیغ به توصیف دقیق مثلاً مورچه و ملخ و خفاش بپردازد. به هر حال این توصیف دقیق خود حاکی از این است که نهج البلاغه نمی‌تواند سخنان حضرت علی(ع) باشد، بلکه این کلمات نوعاً در دوران بعد از امام علی(ع) و بعد از نهضت ترجمه که آثار ایرانی و یونانی به زبان عربی ترجمه شد، به متون عربی راه پیدا کرد و سید رضی هم این کلمات را در این کتاب آورده است. لذا این سخنان نمی‌تواند سخن حضرت علی(ع) باشد.

مثلاً ایشان در مورد طاووس در خطبه ۱۶۵ اینطور می‌فرماید: «وَمِنْ أَعْجَبَهَا خُلُقًا الطَّائِسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي [أَحْسَنِ] أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ وَ نَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ بَجَنَاحٍ أَشْرَجَ قَصَبَهُ وَ ذَنَّبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ...»^۲

^۱ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۰.

^۲ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۶۸.

ببینید چقدر زیبا طاووس را توصیف کرده است، می‌فرماید: «از عجیب‌ترین مرغان طاوس است که آن را در استوارترین شکل ایجاد کرده و رنگ‌هایش را در نیکوترین مرحله نظام داد با بالی که رنگ‌های آن را به هم پیوست و دمی که آن را دراز و کشیده گردانید، چون به جانب طاووس ماده رود، آن را باز کند به طوری که بر سرش سایه اندازد...»
این توصیف‌ها با توجه به ادبیات آن دوران به حضرت علی(ع) نمی‌خورد، لذا این سخنان از حضرت علی(ع) نیست.

بررسی دلیل ششم

این دلیل هم باطل است زیرا:

اولاً: این نحوه توصیف که در واقع محصول یک علم و دانش و احاطه به موجودات است از امیرالمؤمنین(ع) بعید نیست، با توجه به اعتقادی که ما داریم که علم او علم متخذ از رسول گرامی اسلام است و احاطه و اشراف به عالم هستی دارد.
ثانیاً: حضرت علی(ع) بر طبق گفته خودش از دوران طفولیت همراه پیامبر(ص) بود. به تعبیر خودشان من همچون بچه شتری همراه مادرش با پیامبر از این سو به آن سو می‌رفتم، هر جا او می‌رفت من به دنبال او بودم و او علمهای زیادی از مکارم اخلاق برای من برافراشت. کسی که اینچنین همراه و در معیت پیامبر(ص) بوده است چه بسا بخشی از دانش‌ها و علوم خودش را از پیامبر(ص) اخذ کرده است.

ثالثاً: با قطع نظر از این دو جهتی که عرض کردیم اصولاً شخص دقیق‌النظر وقتی با یک پدیده و حقیقتی مواجه می‌شود به سرعت می‌تواند آن پدیده و حقیقت را تجزیه و تحلیل کند. انسان باهوش در مواجهه با یک حقیقت و موجود با تفکر و تأمل به سرعت به دنبال کشف امور مربوط به آن است. کسی که ذهن متوسط یا حتی پایینی دارد، اگر ساعت‌ها هم بنشیند و به چیزی نگاه کند، چیزی دستگیرش نمی‌شود.

در اینکه حضرت علی(ع) نبوغ و استعداد فوق‌العاده‌ای داشتند تردیدی نیست، همه اذعان داشتند که حضرت اهل تفکر و تعمق و تدبیر بود. لذا چه اشکالی دارد که حضرت در برخورد با این حیوانات و تفکر و تأمل در آن‌ها توصیف خودش را از این موجودات برای مردم بیان کرده باشد. آن‌هم برای اینکه آن‌ها را به منشاء این عالم و مبداء هستی توجه دهد. یعنی ذکر عجائب و دقائق مربوط به این موجودات نه اینکه صرفاً خیال بافی یا داستان‌سرایی یا بیان یک نثر ادبی باشد، بلکه برای این بود که مردم را به تفکر و تأمل در نظام هستی و عالم هستی وادار کند و آن‌ها را به سوی مبداء هستی سوق دهد و اینکه بدانند این عالم موجد و پدیدآورنده‌ای دارد. این چه استبعادی دارد که یک شخص با استعداد در مواجهه با یک پدیده‌ای به توصیف آن پردازد و آن را برای منظوری عقلایی توصیف کند. این مطلب با قطع نظر از آن دو جنبه‌ای است که در ابتدا بیان شد.

رابعاً: اینکه گفته شده است طاووس در آن زمان در عربستان نبود، درست است، ولی با توجه به رفت و آمدهایی که تجار و بازرگانان به نقاط دیگر داشتند و قهراً حکایت‌هایی که آن‌ها از مشاهداتشان داشتند، بعید نیست که مردم با طاووس آشنا بودند. شاهدش هم این است که نام بعضی از افراد در آن زمان طاووس گذاشته می‌شد مثل «طاوس بن یمانی». مثل اینکه کسی سفر برود و وقتی بر می‌گردد از یک نوع میوه یا خوراکی یا موجودی که دیگران هم آن را ندیدند گزارشی بدهد و آن را توصیف کند. این وقتی به دفعات تکرار شود، قهراً مورد شناخت قرار می‌گیرد، لذا برای توصیف یک چیز لازم نیست حتماً انسان آن را ببیند مگر

ماه را ما دیده‌ایم که به راحتی آن را توصیف می‌کنیم؟ توصیفاتى که دانشمندان و دیگران از ماه می‌کنند باعث شده که ما نیز بتوانیم از ماه توصیفی داشته باشیم.

خامسا: در آن ایام مخصوصاً در کوفه و مدینه به عنوان مرکز حکومت اسلامی هدایا و مالیات‌ها و سوغات از کشورهای مختلف می‌آوردند یعنی هم مسلمانان این هدایا را می‌آوردند و هم پادشاهان سایر کشورها گاهی چیزهایی را به عنوان هدیه می‌آوردند. ممکن است از جمله هدایایی که مثلاً آن ایام برای مرکز حکومت اسلامی آورده‌اند طاوس بوده است و شاهدش هم این است که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «احیلک علی ذلک بالمعاینه»^۱

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «من از چیزی که دیده‌ام یعنی از طاووس بالعیان خبر می‌دهم و به شنیده‌ها حواله نمی‌دهم». اساساً در اشعار کهن عربی حتی قبل از اسلام بعضاً طاوس توصیف شده است. اگر توصیف طاوس در عربستان اشکال داشته باشد در این اشعار هم نباید باشد. چطور اشکالی ندارد که شعرا طاوس را توصیف کنند اما نوبت به حضرت علی (ع) که میرسد بگوییم: چون در عربستان طاوس نبوده ولی در کلام حضرت علی طاووس توصیف شده است، پس معلوم است که این کلام حضرت علی (ع) نیست. این‌ها بهانه‌های بنی اسرائیلی است که مطرح می‌شود. لذا دلیل ششم نیز به نظر ما نا تمام است.

بحث جلسه آینده

دلیل هفتم

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۶۸.